به نقل از نشریه انقلاب اسلامی در هجرت- شماره :٦٠٥

بمناسبت پنجاهمین سالروز شهادت دکترحسین فاطمی



چرا امریکا ، انگلیس و شاه بر اعدام فاطمی اصرار داشتند؟

شهید نهضت ملی ایران ، دکتر حسین فاطمی درسال۱۲۹۹ ، پس از یک دختر و سه پسر، آخرین فرزند سید علی محمد (سیف العلما) و سیده طوبی، است. او در شهر نایین به دنیا آمد. در جوانی برای تحصیل و کار به اصفهان رفت. روزنامه نگاری را در روزنامه «باختر» که به برادرش تعلق داشت، آغاز کرد. مدتی هم در روزنامه ستاره، در تهران مشغول به کار شد. شب ها در دفتر روزنامه می خوابید و با درآمد آن امرار معاش می کرد. وی پس از مدتی به تقاضای مصرانه برادرش به اصفهان بازگشت و اداره روزنامه باختر را به عهده گرفت. شادروان دکترسیف پور فاطمی (۱) شرح می دهد که:« حسین کوچکترین فرد خانواده،از سن پانزده سالگی در مدرسه متوسطه، قریحه و استعداد خارق العاده ای در نویسندگی و کمک به دوستان و سایر افراد و تجزیه وتحلیل اموراجتماعی وسیاسی نشان می داد و از فقر و بدبختی جامعه رنج می برد. در بسیاری از صفات، شباهت زیادی به پدرم داشت؛ بیباک- یک دنده- مبارز- و شدیداً معتقد به اصول اخلاقی، علاقه مند به حیثیت کشور و مخالف با نفوذ خارجی بود. از قدرت و ارباب قدرت نفرت داشت. همیشه می گفت کسیکه ازجان و زر نمی تواند صرفنظر بکند، لایق زمامداری نیست. گاهی به اندرز من و سایر دوستان گوش می داد ولی اغلب وقتیکه موافق نبود و برای طرف احترام قائل بود، موضوع را به شوخی وبذله گوئی تمام می کرد. هیچ گاه اهل سازش و میانه روی نبود ودرتمام دوره مجلس چهاردهم،(١٤ اسفند ١٣٢٢ تا ٢١ اسفند ١٣٢٤) که من روابط بسیار نزدیک با شاه داشتم بیش از ده مرتبه شاه شخصاً، وعلاء و سرلشکر شفائی ازمن خواستند که حسین را تشویق بملاقات با شاه بکنم.اودر جواب می گفت:« من ازاین دستگاه و بازیهای بی معنی متنفرم، من ازاین دستگاه، جز بدبختی و ولخرجی و فساد چیزی نمی بینم. برخلاف وجدانم است که با شاه ملاقات کرده و یکمشت کلماتی که نه اوبه آنچه می گوید معتقد است، ونه من وجداناً می توانم با این مرد که مظهر یک دستگاه فاسد ومرکز ظلم و عدوان بیست سال دیکتاتوری است، بسازم واگر او روزی فرصت پیدا بکند خواهد گفت:
« پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت / ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم».
او فعلاً مار افسرده است، همین که فرصت بدست او بیفتد، روی کارهای پدرش را سفید خواهد کرد.»(۲) اولین بار فاطمی در دوره رضا شاه ، بعلت درج دو شعر زیر در نشریه باختر زندانی شد :

این ملک، یک انقلاب می خواهد و بس
خونریزی بی حساب می خواهد و بس

امروز دگر درخت آزادی ما
از خون من و تو آب می خواهد و بس (۳)

« فاطمی در مقاله ای، نمایندگان مجلس رضاشاهی را تلویحا "عروسک های خیمه شب بازی نامید و با توجه به سابقه شهربانی از او، به زندان افتاد و مدتی هم با افراد شرور و خطرناک هم بند شد . تا آنکه پس از شهریور۱۳۲۰ همه زندانیان سیاسی، ازجمله حسین فاطمی، از زندان آزاد شدند » (٤). فاطمی « اولین کسی است که نام شهید را بر مدرس گذاشت و بعد از شهریور ۱۳۲۰ ، با رفتن رضا خان از کشور، در آذر ماه همان سال، او با وجود اینکه بسیار جوان بود، در مسجد نور اصفهان، برای شادروان سید حسن مدرس مراسم ختمی برگزار کرد و سخنران آن مجلس خود او بود.»
وی روزنامه باختر را مستقلا" در تهران راه اندازی نمود و « بر اثر اعتراض به قرارداد سه جانبه، درزمان نخست وزیری محمد علی فروغی ، روزنامه باختر توقیف، و حسین فاطمی بازداشت گشت» (٥) و بار دیگردر اثر فشار سفارت روس و انگلیس روزنامه باختر توقیف شد. ولی روز بعد روزنامه "تجدد" به جای آن انتشار یافت و در سر مقاله ی تندی ، حسین فاطمی ، خطاب به سهیلی، نخست وزیر، نوشت : « آقای نخست وزیر! شما در این مملکت حکومت نمی کنید. سفارت روس و انگلیس به شما دستور می دهند و شما اجرا میکنید » (٦) - آشنائی دکتر حسین فاطمی با دکتر مصدق قبل از انتخابات مجلس چهاردهم بود .
وی بین سال های ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۷ در پاریس به تحصیل ادامه داد و «رتبه عالی دکترای حقوق خود را که در باره وضعیت کار در ایران بود، از دانشگاه پاریس اخذ نمود . علاوه بر آن، دیپلم مدرسه هوت اتود انترناسیونال را به ضمیمه دیپلم روزنامه نگاری،کسب کرد». درابتدای بازگشت به تهران، روزنامه «باختر امروز» را منتشر کرد .او در تأسیس جبهه ملی ایران مشارکت داشت و در مجلس شانزدهم به نمایندگی مردم تهران برگزیده شد. ملی کردن صنعت نفت ایران به پیشنهاد وی بود.(۷) در جریان و روند نهضت ملی ایران، نقشی در خور و برجسته یافت و در حکومت ملی دکترمصدق، نخست معاون پارلمانی نخست وزیر، و سپس در ۱۹ مهر ۱۳۳۱ ، تصدی وزارت امورخارجه را برعهده گرفت.
درباره ی مبارزات سیاسی و اجتماعی دکتر حسین فاطمی، شهید راه آزادی و استقلال ایران، مطالعه ای دیگر باید کرد. در این نوشته، ما ، به اختصار، به وقایع « سه بار در آستانه مرگ » قرار گرفتن زنده یاد دکتر فاطمی میپردازیم :
* « یکبار بر سر مزار محمد مسعود، (۸) هدف گلوله واقع شد. بار دوم، پس از دستگیری، جلوی کاخ شهربانی، با چاقوی شعبان جعفری (معروف به شعبان بی مخ) و بالاخره بار سوم، در روز ۱۹ آبان ۱۳۳۳ در میدان تیر لشگر ۲ زرهی در حالی که مجروح ، بر بستر، در تب می سوخت. او را بر برانکارد، به محل اعدام بردند و در آنجا، دژخیمان شاه، به حیات غرور آفرینش خاتمه دادند.» (۹)

بار اول:

در بهمن ماه ۱۳۳۰ ، انتخابات مجلس هفدهم برگزارشد و دکتر فاطمی به عنوان نماینده مردم تهران انتخاب شد. اما در ۲۵ بهمن ۱۳۳۰، در حالی که برمزار روزنامه نگار شهید محمد مسعود، مدیر روزنامه "مرد امروز" که توسط عمال حزب توده ایران ترور شد، مشغول سخنرانی وگرامیداشت یاد و خاطره این روزنامه نگار شجاع بود، ناگهان صدای گلوله ای سخنان او را قطع نمود و او را نقش بر زمین کرد. ضارب، جوانی ١٦ ساله عضو گروه فدائیان اسلام به نام "محمد مهدی عبد خدایی" بود که سریعا" دستگیر شد. او به تازگی به کیهان گفته است(۱۰) : تیر به فاطمی اصابت نکرد و به کیف او خورد! دروغگو نمی داند با دروغی که می گوید به واقعیتی که می خواهد بپوشاند، اعتراف می کند. توضیح این که، ۱ - او اعتراف می کند که عمل جنایت و خیانت بوده است. وگرنه دروغی چنین آشکار نمی ساخت تا بگمان خود جنایت و خیانت را خفیف جلوه دهد. ۲ - جنایت دوم که بعد از عمل جراحی در بیمارستان نجمیه روی داد، مسلم می کند آمران جنایت مقامهای در خدمت بیگانه ای بوده اند که فدائیان اسلام را آلت فعل خود کرده بودند. چنانکه مهدی عراقی بازگفته است : سلاح را صرافان ، مأمور سید ضیاء الدین طباطبائی ، سردسته انگلیس گرایان ، در اختیار فدائیان اسلام گذاشته بود.
چند تن از نزدیکان دکتر فاطمی، از جمله محمد علی سفری، نصرالله شیفته و... او را شتابان به بیمارستان رساندند . دکتر فاطمی در خودرو، با لبخندی به اطرافیانش گفت: دیدید بالاخره انگلیسیها مرا کشتند... (۱۱) و کمی بعد افزود :چه زنده بمانم و چه نمانم، تقاضای من این است که "باختر امروز" به همین سبک و روش و شیوه انتشار یابد .نگذارید این چراغ را که به خون دل روشن نگه داشته ام خاموش شود... (۱۲)
دکتر فاطمی در بیمارستان نیز مورد سوء قصد قرار گرفت. بدین ترتیب ، نیمه شب، در حالی که هنوز او به هوش نیامده بود، عده ای وارد اطاق او شدند و مشغول برداشتن پانسمان و پاره کردن بخیه ها شدند. پرستاری که مراقب او بود سر رسید و مأموران جنایت گریختند . پرستار دکتر غلامحسین مصدق را آگاه کرد و فاطمی برای بار دوم ، مورد عمل جراحی قرار گرفت. آثار این گلوله، حتی پس از رفتن به آلمان و انجام عمل جراحی ،همچنان در بدنش باقی ماند و تا آخر عمرکوتاهش او را آزار داد.
جالب توجه آنکه، در همان شب، رادیو «بی بی سی» اعلام کرد: قاتل دستگیر شده است...البته برخی از اعضای فدائیان اسلام، از جمله خلیل طهماسبی، و نیز آیت ا... کاشانی، از این عمل ابراز انزجار کردند. پدر ضارب نیز در مصاحبه ای از عمل فرزندش ابراز انزجار کرد، و گفت: فرزندش، پس از ٤ کلاس درس را ترک گفته و به علت ناسازگاری با خانواده، عازم تهران شده و به شاگردی در مغازه ای مشغول گشته است. لازم به ذکر است که ضارب اکنون زنده و بازمانده فدائیان اسلام است و با لقب استاد و محقق!! ، در جمهوری اسلامی نماینده مجلس هم شد...
دکتر فاطمی، در اولین سر مقاله خود برای باختر امروز، پس از ترور، تحت عنوان" کشته شدن در راه نجات یک ملت، بزرگترین افتخار است، نوشت :«کشته شدن در راه نجات یک ملت بزرگترین افتخار است.تنها آتش مقدسی که باید در کانون سینه هر جوان ایرانی همیشه زبانه بکشد این آرزو و ایده آل بزرگ و پاک است که جان خود را در راه رهایی جامعه و نجات ملت خود از چنگال فقر و بدبختی و ظلم و جور بگذارد...این گلوله اینتلیجنت سرویس به پایداری و استقامت من صد چندان افزود و مرا در راه خدمت به میهن عزیزم سرسخت تر و آهنین تر و فداکار تر نمود.(۱۳)
«دکتر فاطمی اعتبارنامه مجلس هفدهم را در فروردین ماه ۱۳۳۱ در بیمارستان دریافت نمود و در ۱۹ خرداد ۱۳۳۱ برای استیفای حقوق ملت به همراه هیات ایرانی عازم لاهه هلند شد و در ٢٦ خرداد ۱۳۳۱ از آنجا برای عمل جراحی به آلمان رفت وسرانجام در مرداد ماه ۱۳۳۱ درحالی که چندین سال پیر شده بود، به ایران بازگشت و به وظایف نمایندگی اش مشغول شد. اما از آثار آن گلوله تا پایان عمر کوتاهش رنج می برد و گاه دچار دردهای شدید در ناحیه شکم می شد . با وجود ین ، همیشه می گفت که این رنج ها در مقابل رنج هایی که پیشوای آزادی یعنی دکتر محمد مصدق به خاطر منافع ایران کشیده است هیچ می باشد. دکتر ها در این هنگام به او توصیه کرده بودند که روزی بیشتر از دو ساعت کار نکند اما او با جدیت تمام فعالیتهایش را ادامه می داد.»(١٤)

بار دوم:

دستگیری دکتر حسین فاطمی در روز ۲۲ اسفند ۱۳۳۲ برای رژیم کودتا روز شادی و پایکوبی بود. تا آنجا که مأمور دستگیری ، او را برای خوش خدمتی به دربار برد تا سرهنگ نصیری ، جلاد رژیم در تمام عمر، با مشت بر دهان مردی مریض و بی دفاع بکوبد ،(۱۵) به گفته دکتر سعید فاطمی: « نصیری به دکتر فاطمی می گوید خائن، کدام گوری بودی؟ فاطمی می گوید، خائن توهستی، تو به این مملکت خیانت کردی ، ما جز وطن پرستی کاری نکرده ایم . نصیری باز با مشت بر دهان دکتر فاطمی می کوبد. بینی او را می شکند . خون صورت او را می پوشاند. سپس به همان صورت او را دستبند می زنند و از آن محل می برند. پیش از آن، سپهبد علوی مقدم بلافاصله به بختیارکه در کوشک نصرت، ملتزم رکاب شاه بود، خبر دستگیری فاطمی را می دهد . بختیار بلافاصله خودش را به تهران می رساند و به شعبان بی مخ و طیب حاج رضایی و اکبر گیرگیری و... دستور کشتن فاطمی را می دهد. ازاین گروه فقط یک نفر به نام مصطفی دیوانه نمی آید که یکی از چاقو کش های محله ی سید نصرالدین بود. او می گوید او سید اولاد پیغمبراست، من کاری نمی کنم.

فاطمی را از پله های اطلاعات شهربانی پایین می آورند. گروه شعبان بی مخ به او حمله ور می شوند. مادر من (سلطنت فاطمی) (١٦) که به وسیله اخبار رادیو از دستگیری دکتر فاطمی (برادرش) خبر دار شده بود، در آنجا حضور داشت و به محض آن که اوباش حمله میکنند، او خود را روی دکتر فاطمی می اندازد. ۱۱ ضربه چاقو را به جان می خرد و تنها ۲ ضربه چاقو به دکتر فاطمی می خورد.(۱۷) بعد از این قضیه او را به بیمارستان ارتش می برند .... مادرم را افرادی که در خیابان بودند و برخی از اعضای وزارت خارجه به بیمارستان نجمیه می برند و مرحوم دکتر غلامحسین مصدق ،که خوشبختانه آن موقع بعد از ٤ ماه بازداشت ، آزاد شده بود ، به مداوای او می پردازد. مادرم دربیمارستان نجمیه مدتی بستری بود و بعد هم به خانه منتقل شد، اما بعد از آن همیشه از عوارض آن جراحات رنج می برد.(۱۸)

به بیان دیگر « عاملین رژیم به این میزان رذالت اکتفا نکردند و اسیر خود را در مقابل کاخ شهربانی به دست اوباش و چاقو کشان رژیم به سرکردگی شعبان جعفری، معروف به « بی مخ» سپردند تا شاید کار او را همانجا بسازد. ضربات چاقو ی چاقوکشان، اگر خواهر دکتر فاطمی خود را سپر بلا نمی کرد، چه بسا نقشه قتل در همانجا به اجرا در می آمد. این سوء قصد، دکتر فاطمی بیمار را بیش از پیش ناتوان ساخت.» (۱۹)

بار سوم :

روز ۷ مهر ماه ۱۳۳۳، دکتر فاطمی را در حالی که از درد به خود می پیچید روی برانکارد به دادگاه نظامی منتقل کردند. وکیل او سرتیپ قلعه بیگی از دادگاه خواست تا قاضی و دادستان از محل زندان، که نزدیک آنجا هم بود، دیدن نمایند تا آثار استفراغ خون در شب قبل دکتر فاطمی را مشاهده نمایند و به آنها اثبات شود که در این شرایط محاکمه او غیر قانونی است. اما پزشکان خائن سرلشگر دکتر خوشنویسان، سرلشگر دکتر ایادی،سرتیپ دکتر مقبل وسرهنگ دکتر تدین، با وجود استفراغ خون شب قبل، اعلام نمودند که او در سلامت است و وکیل او نیز پس از زمان تنفس دیگر به دادگاه باز نگشت و برای آن که سریعتر کار تمام شود، وکیل دکتر شایگان و مهندس رضوی را که حتی تا آن موقع پرونده را ندیده بود، به عنوان وکیل تسخیریش انتخاب کردند وآزموده جلاد که به روزگار خود، کسی از او منفورتر نبود و او را« آ یشمن ایران» نامیدند، در حالی که حتی محاکمه مصدق هم علنی بود، از دادگاه خواست تا محاکمه دکتر فاطمی سری و غیر علنی باشد و سرانجام، طبق امر شاه، حکم اعدام دکتر فاطمی صادر شد.(۲۰)

« اولاً وی در روزهای آخر به زحمت به زندگی ادامه میداد و پزشکانی که از او عیادت کرده بودند بعدها اعتراف کردند که فلج ناشی از گلوله و بعد چاقوی چاقو کشان تا نیمه بدن آن مرحوم را از کار انداخته بود. ثانیاً در هیچ کجای دنیا بیمار تب داری را که قادر به حرکت نیست ، اعدام نمی کنند. (جز در رژیم جمهوری اسلامی ولایت فقیه امروز، ورژیم سلطنتی دیروز !) دکتر سعید حکمت رئیس پزشکی قانونی و نماینده مجلس در آن زمان درگزارشی که در روز پنجشنبه دهم تیر ماه ۱۳۳۳ ، به مجلس شورای ملی داد، صریحاً اعلام کرد که در معاینه ای که در لشکر۲ زرهی از دکتر فاطمی به عمل آورده، برخلاف اظهار نظرهائی که شده، دکتر فاطمی تمارض نکرده بلکه،کسالت ایشان محرز و مسلم بوده است و به همین جهت در گزارشی که به عرض مجلس شورای ملی و همچنین مقامات صلاحیتدار، از طرف پزشکی قانونی فرستاده شده، شرح حال ایشان به طور

مفصل نوشته شده است.... در این گزارش، دکترحکمت تصریح کرده که دکتر فاطمی، الآن مریض است و بیماریش مرتفع نشده است .» (۲۱)

سرنوشت دکتر فاطمی در همان روزهای نخست پس از کودتا، از طرف امریکا ،انگلیس و شاه معین شده بود . زیرا(۲۲):

۱ - در گزارش ۲۱ اوت ۵۳ هندرسن، سفیر وقت امریکا درایران به وزارت امور خارجه تاکید میکند که:«عامل دیگرکمک کننده به اظطراب و ناراحتی، آن است که خطرناکترین رهبران ملی هنوز آزادند. مصدق، فاطمی ، شایگان، حسیبی و دیگران، به آسانی ممکن است با رهبران حزب توده در صدد طرح توطئه باشند. این حقیقت که فاطمی هنوز زنده است، علی رغم شایعات روز ۱۹ اوت در باره مرگ وی، بویژه دلسرد کننده است ، زیرا که وی حیله گرترین و بدون ملاحظه ترین فرد از اطرافیان مصدق محسوب می شود. این باور وجود داشت که وی با روحیه انتقام جویی تردید در کمک به پیوند اتحاد و همکاری میان ملیون و توده ای ها، علیه غرب را به خود راه نمی دهد.»(۲۳)

۲ - کرمیت روزولت، فرمانده عملیات، در اول شهریور پس از کودتا به ایران می رود و می گوید:« پس از برگزاری تشریفات، شاه به من اشاره کرد و اولین عبارتی که با لحن رسمی ادا کرد این بود : « من تختم را مدیون خدا و ملتم و ارتشم و شما هستم » ... و "روزولت " موضوع سرنوشت مصدق و دیگر رهبران جبهه ی ملی را عنوان میکند و از محمد رضا شاه می پرسد: « میل دارم بدانم در مورد مصدق، ریاحی و دیگران، که علیه شما توطئه کرده اند، چه فکری کرده اید؟» (۲٤)

شاه می گوید : « در این مورد زیاد فکر کرده ام. مصدق محاکمه می شود.(در این موقع لبهای شاه می لرزید) و به سه سال محکوم خواهد گشت ... ریاحی نیز مجازات مشابهی دارد. ولی یک استثنا وجود دارد و آن، حسین فاطمی است . او هنوز دستگیر نشده ولی به زودی او را پیدا می کنند. فاطمی، بیش ازهمه ناسزاگویی کرد. هم او بود که توده ایها را واداشت مجسمه های من و پدرم را سرنگون و خرد کنند. او، پس از دستگیری، اعدام خواهد شد.

۳ - دستور اعدام فاطمی، از لندن صادر شده بود. در سند ۱۰٤۵۸٤ /۳۷۱/ FO به تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۳ سفارت بریتانیا در بیروت- که در آن زمان ستاد مشترک عملیات ایتنلیجنت سرویس بود – به وزارت امور خارجه انگلیس ، چنین گفته شده است: « تاآنجا که از مطالب روزنامه ها استنباط کرده ام، اوضاع آن قدرها هم بد پیش نمی رود... مصدق مشکل ایجاد خواهد کرد، با توجه به اینکه در حمام خون کشته نشد، به نظرمن، بهترین راه حل برای او تبعید است... اما در مورد فاطمی، اگردستگیرشود بهترین راه حل اعدام است...»(۲۵)

دکتر فاطمی که با "برانکارد" به دادگاه نظامی فرمایشی آورده شده بود، با شجاعت و شهامت ضمن دفاع از اهداف نهضت ملی ایران و افشای رژیم کودتای امریکایی – انگلیسی برضد حکومت ملی مصدق، "برای بیداری و روشنگری نسل های حال و آینده ایران که بدان علاقمندند(۲٦) در دفاعیه خود می گوید: « ... باید پرسید : ما به آسایش عامه چه صدمه ای وارد آوردیم؟، به جان چه کسی سوء قصد نموده ایم؟، مال چه کسی را به غارت برده ایم وبه چه وسیله «آسایش عامه» را مختل ساخته ایم؟. ازاین بگذریم که به کیفر رسانیدن ما چه ارتباطی با تأمین تمامیت و استقلال کشور دارد؟ مگرآنکه از دلایل معروف « دیوان بلخ» را در نظر بیاوریم و همینطور مطلب را دست بدست بگردانیم تا به « تمامیت و استقلال کشور» برسیم...

...روزی که من به قول خودتان وزیر بوده ام، شبانه سر و پای برهنه دستگیرو مثل پست ترین بردگان و غلامان به گوشه ای افکنده شدم(اشاره فاطمی به کودتای ۲۵ مرداد است) بعد هم که باز به قول خودتان کاره ای نبوده ام و نیستم، در خور یک همچو رفتار عادلانه ای هستم؟! پس شما که تا این حد نیز حفظ ظاهر را مقتضی نمی دانید چرا دیگر یک سلسله تشریفات زائد را فراهم می سازید وزحمت بیهوده می کشید که صورت قانونی به کار بدهید. آنهائیکه یک همچو صحنه سازی ها را متحمل باشند، باطن و ظاهر کارشان کم و بیش متفاوت است. من که زیر سقف شهربانی از تماشاچی به قول شما و از چاقوکش های بنام بنا بر آنچه که تمام یک پایتخت ناظر و شاهد بود، ضربات بی حساب دشنه خورده ام و از ادعانامه ای هم که به دادگاه آمده، ده ها و صدها فحش دریافت داشته ام ، آیا می توانم یک لحظه اشتباه کنم که باز قانون و رسیدگی در کار است؟ حالا اگر شما اصرار دارید که من خود را به بلاهت بزنم و سال نیکو را از بهارش بشناسم حرفی ندارم که این نمایش کمدی – تراژدی را تا آخرین پرده اجرا نمایم...»(۲۷)

در دادگاه تجدید نظر، نیزکه سری بود، حکم اعدام فاطمی تائید شد، محمد رضا شاه ، با تقاضای فرجام دکتر فاطمی موافقت نکرد. صبح روز ۱۹ آبان ۱۳۳۳ عده ای از افسران که در پیشایش آنها سرتیپ تیمور بختیار و سرتیپ آزموده قرار داشتند، بزندان دکتر فاطمی رفتند. آزموده به فاطمی گفت : « اعلیحضرت با تقاضای شما موافقت نفرمودند. وصیتی دارید بفرمائید. شماکه مکرر می فرمودید من از مرگ ابائی ندارم و مرگ حق است....»

دکتر فاطمی حرف آزموده را قطع کرد و گفت:« آری آقای آزموده ، مرگ حق است و من از مرگ ابائی ندارم . آنهم چنین مرگ پر افتخاری . من می میرم تا نسل جوان ایران از این مرگ درس گرفته و با خون خود از وطنش دفاع کند و نگذارد جاسوسان اجنبی براین کشورحکومت نمایند. من درهای سفارت انگلیس را بستم، غافل ازاینکه تا دربار هست، انگلستان سفارت لازم ندارد.»(۲۸)

« دکترفاطمی آنچنان ابراز قدرت کرده بود که در لحظه‌ای که او را روی برانکارد گذاشته بودند تا داخل آمبولانس ببرند می‌گفت: "سربازها, نظامی‌ها توجه داشته باشید ما در راه آزادی و اعتلای ایران جانمان را از دست می‌دهیم. این جان برای شما نیز ارزشمند است و شما هم کوشش کنید که زیر بار دیکتاتوری و خودسری نروید. اعضای خانوادهٔ پهلوی خانواده‌ای هستند که تافتهٔ جدابافته از ملت ایران هستند . این تافته در انگلستان بافته شده و اینها نان, آب و گوشتی که فراهم کرده‌اند همه نشئت گرفته از سرمایه‌داری انگلستان است . از اربابشان جدا نیستند. اگرخواستید ایران به استقلال برسد, باید در ایران حکومت مردمی باشد."»(۲۹)پس او را با برانکارد به میدان تیربردند وحتی اجازه ندادند با خانواده خود و دکتر مصدق وداع کند. و درحالی که درجه تب ٤٠ را نشان می داد داشت تیرباران شد.(۳۰)

دکتر مصدق در نامه معروف خود درباره پیشنهاد ملی شدن نفت، چنین می نویسد:

«اگر ملی شدن صنعت نفت خدمت بزرگی است که به وطن شده است، باید از کسی که اول آن پیشنهاد را نمود تشکر کرد وآن کس شهید راه وطن دکتر حسین فاطمی است که روزی در خانه جناب آقای نریمان پیشنهاد خود را داد و عمده نمایندگان جبهه ملی حاضر در جلسه آن را به اتفاق آرا تصویب نمودند.رحمهٔ الله علیه که در طول مدت همکاری با اینجانب حتی یک ترک اولی هم از آن بزرگوار دیده نشد.»

و همچنین ایشان در نامه ای به مرحوم آیهٔ الله زنجانی تأکید نمودند: "تاریخ حتماً اسم او را زنده نگه خواهد داشت، چرا که او می‌تواند آموزش‌دهنده همه وطن دوستان باشد و من در مقابل تمام بی‌حرمتی‌ها و کج اندیشی‌هایی که دیگران نسبت به او داشتند, از طرف مردم از ایشان عذرخواهی می‌کنم".

پی نوشت ها :

۱ - دکتر نصرالله سیف پور فاطمی متولد ۲٦ خرداد ۱۲۸۸، برادر ارشد دکتر حسین فاطمی « تصدی شهرداری، فرمانداری و کفالت استانداری شیراز- نماینده مجلس در دوره چهاردهم(١٤ اسفند ۱۳۲۲ تا ۲۱ اسفند ۱۳۲٤) ، مدیریت مجله باختر و استاد کالج در اصفهان و استاد علوم سیاسی در دانشگاههای پرینستن و فرلی دیکینسن امریکا ، عضو هیئت اجرائیه روسای دانشگاههای بین الملل، رئیس هیئت اجرائیه سندیکای دانشگاههای جهان بود و«به هنگام طرح دعوای ملی شدن صنعت نفت بسال ۱۹۵۱ در شورای امنیت سازمان ملل که مطرح شده بود ، خدمات ارزنده و شایانی برای احقاق حقوق ملت ایران نمود که مورد تجلیل دکتر مصدق قرار گرفت» و در نخستین روزهای نوروز ۱۳٦۹ جهان را بدرودگفت.

۲ - دکتر سیف پور فاطمی -آیینه عبرت – خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران جلد ۲- ص ۱۱۰۰ - انتشارات جبهه ملیون ایران

۳- همانجا ، ص ۱۱۰۱ -

٤- زندگینامه دکتر حسین فاطمی - به کوشش:حمید رضا مسیبیان

٥- دکتر سیف پور فاطمی – کتاب گزند روزگار(خاطراتی ازتحولات فارس در آستانه جنگ دوم جهانی ، مجلس چهاردهم و بحران آذربایجان ۱۳۲٥-۱۳۱۷) – ص ۱٦۳ – انتشارات شیرازه

٦- همانجا ص ۱۸۳

۷- دکتر مصدق در خاطراتش می‌نویسد: ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور ابتکار شادروان دکتر حسین فاطمی است که چون کمیسیون نفت مجلس شورای ملی پس از چند ماه مذاکره و مباحثه نتوانست راجع باستیفای حق ملت از شرکت نفت انگلیس و ایران تصمیمی اتخاذ کند، دکتر فاطمی بامن که رئیس کمیسیون بودم مذاکره نمود و گفت با وضعی که در این مملکت وجود دارد استیفای حق ملت کاری است بسیار مشکل، خصوصاً که دولت انگلیس مالک اکثریت سهام شرکت است و بعنوان مالیات بر در آمد هم هر سال مبلغ مهمی از شرکت استفاده می‌کند و من باب مثال در سال ۱۹٤۸ از شصت و یک

ملیون (میلیون) لیره عوائد خالص شرکت نفت، بدولت ایران که مالک معادن نفت است از بابت حق الامتیاز فقط نه ملیون (میلیون) لیره رسیده در صورتیکه دولت انگلیس بعنوان مالیات بر در آمد بیست و هشت ملیون (میلیون) لیره استفاده کرده است.

بنابراین اول باید در فکر آتیه بود که از مال ملت بیش از این سوء استفاده نکنند و عوائد نفت هر چه هست نصیب ملت ایران بشود. سپس راجع بگذشته هر اقدامی ممکن باشد نمود. همانطور که کشور انگلیس بعضی از صنایع خود را در سراسر کشور ملی کرده است، نفت را باید ملی کرد تا دنیا بداند که نمایندگان جبهه ملی جز آسایش مردم چیزی نمی‌خواهند و با هیچ سیاستی سازش ندارند«.(خاطرات و تألمات دکتر مصدق » ص ۲۲۹)

۸ – دکتر فریدون کشاور از رهبران سابق حزب توده در خاطرات خود بنام « من متهم می کنم » می نویسد: خسرو روزبه و کیانوری و ٦ نفر دیگر از اعضای حزب در ترور محمد مسعود شرکت داشته اند»(من متهم می کنم ، کمیته مرکزی حزب توده ایران را ، ص ۵۳ – انتشارات خلق – تهران ۱۳۵۷)

۹ – محمد علی سفری – قلم و سیاست– جلد دوم – انتشارات نامک– ص ۱۵۳

۱۰ – اخیراً نشریه اعتماد (پنج شنبه ۹ مهرماه ۱۳۸۳– ۳۰سپتامبر ۲۰۰٤) با آقای محمد مهدی عبد خدائی گفت و گو داشته است و او با کمال وقاحت مدعی شده است :

« سندی در موزه وزارت خارجه موجود است که همان کیف آقای فاطمی است که هنگام ترور در دست داشت و نشان می‌دهد که گلوله از کیف عبور کرده ولی از آن طرف بیرون نیامده یعنی خود گلوله داخل کیف مانده است. به این دلیل بعضی معتقدند که اصلا دکتر فاطمی تیر نخورده بود و با تمارض به بیمارستان رفته است. همچنین سند دیگری در پرونده دکتر فاطمی وجود دارد که مامور محافظ ایشان گزارش می‌دهد که حال آقای دکتر فاطمی خیلی خوب است اما جلوی دکترها غذا نمی‌خورد و بعد از رفتن آنها بلافاصله غذا می‌خورد. همین‌طور سند دیگری است که نشان می‌دهد چون دکتر فاطمی کاندیدای نمایندگی تهران بود و انتخاب نیز شده بود در روز ۲۷ بهمن سال ۱۳۳۰ یعنی فردای روزی که تیر خورد برخلاف آنچه می‌گفتند ایشان در حال اغما بسر می‌برد سند نمایندگی را بدون هیچ ارتعاشی امضا کرده است.»

۱۱ – سرهنگ غلامرضا نجاتی به نقل از آقای مهندس سحابی در « کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲– ص ۹۱ » می نویسد: «مرحوم مهدی عراقی که در سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ از جوانان وابسته به فدائیان اسلام و از نزدیکان مرحوم نواب صفوی بود و طی سالهای ۱۳٤۳ تا ۱۳۵۷ به اتهام رهبری گروه هیئت موتلفه و مشارکت در ترور حسنعلی منصور در زندان بسر برد و در سال ۱۳۵۸ توسط عوامل بیگانگان به شهادت رسید. ضمن شرح تاریخچه و مسائل فدائیان اسلام در دوران حکومت دکتر مصدق اظهار داشت:« در زمان ترور مرحوم دکتر فاطمی، نواب صفوی در زندان بود و امور فدائیان در خارج از زندان را مرحوم سید عبدالحسین واحدی رهبری می کرد. شخصی به نام ابراهیم صرافان روی واحدی نفوذ فراوانی داشت و طرح ترور دکتر فاطمی را وی به واحدی القاء نمود. چون شایعات زیادی در باره وابستگی وی شنیده و نسبت به او مشکوک بودیم، وی را تحت نظارت و مواظبت قرار دادیم و معلوم شد که او ازافراد حزب اراده ی ملی و وابستگان سید ضیاءالدین طباطبائی است. وی حتی اسلحه هم در اختیار واحدی گذارد که منشاء همه ی آنها سید ضیاءالدین بود.

۱۲– محمد علی سفری – قلم و سیاست– جلد اول – انتشارات نامک– ص ۵۸۱ –۵۷٦

۱۳– روز نهم فروردین ۱۳۳۱ ، حدود ٤۵ روز پس از سوءقصد فاطمی توانست نخستین سرمقاله خود را بر روی تخت بیمارستان نجمیه بنویسد. (همانجا ص ۵۸۷)

۱٤ – زندگینامه دکتر حسین فاطمی – به کوشش:حمید رضا مسیبیان

۱۵– محمد علی سفری – قلم و سیاست– جلد دوم – انتشارات نامک– ص ۱۵۱

۱٦– « خانم سلطنت فاطمی از زنان مبارز ایران بشمار می رفت « با آنکه به شدت مجروح شده بود در دادستانی ارتش مقابل آزموده ایستاد و علیه شاه مخلوع به تمام کشورهای مهم دنیا تلگرافهائی مخابره کرد، به کمیسیون حقوق بشر، نهرو، جمال عبدالناصر و دوگل نامه نوشت. وی در ۲۰ فروردین ۱۳۵۹ در گذشت. »

۱۷ – شعبان جعفری کذاب درکتاب خاطراتش(شعبان جعفری به کوشش هما سرشار، نشر ناب – ص ۱۷٦ –۱۷٤) می گوید: «ولی چاقو نزدم. من هیچوقت چاقو نزدم »!! خانم هما سرشار از او در رابطه با دکتر فاطمی سئوالاتی مطرح میکند که:

س: ببینید شما گفتید دردادگاه یک تهدیدی کردید و گفتید به فاطمی بگوکه بیرون دستم بهت رسید،اگه از زوندون اومدم بیرون که خفه ا ت میکنم، حرف خودتان است. درست است؟

ج : درست

س: شاید چون این حرف را زدید باعث شده که مردم فکر کنند شما باعث مرگ او شدید؟

ج: هم گفتم، هم زدمش . حاشا که نمی کنم ولی اونو دولت اعدامش کرد.

س: لطفاً قضیه را کامل تعریف کنید

ج : گفتم بیام بیرون می زنمت دیگه! شما دارین اعتراف می گیرین؟

س: بله دارم اعتراف می گیرم

ج : باشه (خنده)

س: آخر این قضیه مهم است. می گویند شما او را با چاقو زدید شما می گوئید او را چاقو نزدید فقط زدید. این دو حرف با هم فرق دارد. مسعود حجازی در کتابش می نویسد : « دکتر فاطمی ساعت ۹ صبح شنبه ۲۹ اسفند ۱۳۳۲ دستگیر شد و دستگاه حکومت هیاهو و جنجال بسیاری برای دستگیری او به راه انداخت . او را به عمارت شهربانی که محل فرمانداری نظامی در آنجا بود بردند و در ساعت سه بعد از ظهر به عنوان اینکه می خواهند به زندان ببرند از درب بزرگ شهربانی خارج ساختند و بیرون درب شهربانی، شعبان جعفری (معروف به بی مخ) و جمعی دیگر از چاقو کشان که از قبل انتظار او را می کشیدند ، برروی او ریختند و با چاقو به جان او افتادند و اگر خواهر شجاع و فداکار دکتر فاطمی در محل حاضر نبود و خود را به روی او نینداخته بود، دکتر فاطمی به طرز فجیعی کشته شده بود، و میگویند شما به سلطنت خانم خواهر دکتر فاطمی چاقو زدید.

ج: والا دروغه!

س: یعنی شما جلو شهربانی نبودید؟

ج : بودم .

س: جلوی شهر بانی حضور داشتید؟ درست؟

ج : بودم ، ولی چاقو نزدم. من هیچوقت چاقو نزدم. ولی زدمش . ببین خانوم ، خوب گوشتو به من بده : نمیگم نزدم، میگم خواهر شو نزدم. من اگه کاری کرده باشم میگم . آخه ببین داری میگی اونا میگن دکتر فاطمی رو شعبون جعفری کشته...

س : نه کشتید، به قصد کشت زدید...

ج : دکتر فاطمی را دولت محاکمه کرد و کشتنش . اونوقت که عبد خدایی جزو فدائیان اسلام بود. منم جزو فدائیان اسلام بودم. عبد خدایی، فاطمی را با تیر زد ولی نمرد. اون عبد خدایی که الان وکیل مجلس ایناست.

س: فکر می کنم باید این قضیه را روشن کرد چرا شما تا به حال در باره اش حرف نزده اید؟

ج :حالا میگم: در شهربانی زدمش ، چاقوام نزدم. بیخود میگن چاقو زده. همشیره شم روش نیفتاد. توی شهربانی همشیره ش اون بالا وایساده بود ، من دم پله های پائین زدمش. اون خانم خانوم بالای پله ها وایساده بود. هما خانم، جون شما ، شنیدم این همشیره بعد از پانزه سال تو اتریش گفته:« چون شعبون اونوقت منو زد، حالا اینجام چرک کرده است.» در صورتیکه من اصلاً دست بهش نزدم. بعدم تو صنف زندگیمان نیست که بریم زنو بزنیم، اصلاً و ابداً ، چه برسه به اینکه چاقو بزنیم. من تو زندگیم تا امروز هیچوقت دست به چاقو نزدم، کاری نداره! شما یه پرونده چاقو کشی تو تهرون ازمن گیر بیار و من همون ساعت خودم حاضر میشم اعدامم کنن. بله خانوم، فاطمی رو دولت محاکمه کرد و کشتش.

س: منظورم چیز دیگریست. می گویند موقعی که فاطمی را گرفته بودند و می خواستند از شهربانی به زندان ببرند، مریض احوال بود و فشار خونش پائین بود، به طوریکه زیر بالش را گرفته بودند و می بردند. در صفات مردانگی و پهلوانی نیست که یک افتاده را بزنند. شما چرا او را زدید؟

ج : من چه میدونستم در چه حاله!

س: پس حالش را نمی دانستید؟

ج: نه ده تا مأمور دورش بودن خانوم. خیلی ام شق و رق راه میرفت . یه کپه ریش گذاشته بود. یه همچی. آخه خانم جون یه کسی که وزیر خارجه ست، وقتی یهو میرزن تو خونه بگیرنش ! وقتی یه وزیر خارجه رو اونجوری بگیرن، بالاخره خواهی نخواهی فشار خونش یا میره بالا یا میاد پائین دیگه! بالاخره یه شخصیتی بود؟

س : چیزی هم به او گفتید و زدیش ؟ خط ونشان دادگاه رابه رخش کشیدید؟
ج :خب چرا. بالاخره اون موقع دسته گل بهش نمیدن که، خب باید دری وری بهش بگم دیگه! بله؟
س :حتماً پس اگر شما به او چاقو نزدید، چه کسی زد؟
ج: عزیز من، کسی بهش چاقو نزد.
س – پس شما با مشت او را زدید؟
ج – بله میگم. جون بچه م تا حالا من دست به چاقو نکردم. من چاقوکش نبودم که خدمت شما عرض میکنم، فاطمی رو دولت محاکمه کرد.
۱۸ – گفتگو با دکتر سعید فاطمی – چشم انداز ایران، شماره ۸
۱۹ – محمد علی سفری – قلم و سیاست– جلد دوم – انتشارات نامک– ص ۱۵۱
۲۰ – دکتر غلامحسین مصدق میگوید:«آزموده ، شخصیت پائینی داشت، ازآن تیپ مزدوران کوچک و حقیری که برای خوش خدمتی ، ازهیچ جنایتی روگردان نیستند. سابقه بیماری روانی داشت. .. رفتارش با پدرم در دادگاه ژست می گرفت، سر و صدا راه می انداخت، فریاد می زد و اهانت و هتاکی می کرد. وقتی به بهانه ای نزد پدرم می رفت، ابراز ارادت و کوچکی می کرد و می گفت: آقای دکتر ، حرف های مرا به دل نگیرید. من مامورم و، بالاخره یک کسی باید در نقش دادستان حرفهائی بزند؛ ولی پدر به او و گفته هایش می خندید و او را « آلت» می دانست. بی دلیل نبود که در جلسه دوم دادگاه تجدید نظر خطاب به او گفت:« تو چه هستی ؟ تو یک آلت هستی ، که داری می رقصی!» ....» ، (خاطرات دکتر غلامحسین مصدق – " در کنار پدرم؛ مصدق" – موسسه خدمات فرهنگی رسا – ص ۱٤۱).
*** امیرحسین آزموده متولد ۱۲۸۷ در تهران، پس از خروج محمدرضا پهلوی از ایران به فرانسه پناهنده شد و در سال ۱۳۷۷ فوت کرد.**
۲۱– محمد علی سفری – قلم و سیاست– جلد دوم – انتشارات نامک– ص ۱٥٤
۲۲ – در بار و انگلیس از دکتر فاطمی کینه داشتند زیرا :
۱ – « پنج ـ شش سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که گاهی حسین مکّی به منزل آقای زنجانی می‌رفت. حسین مکّی برای آقای زنجانی تعریف کرده بود که اشرف‌پهلوی در زمان دکترمصدق بسیاری از ما را می‌خواست و می‌پذیرفت و تشویق و تهییج می‌کرد که نسبت به دکترمصدق, عواطف و علایقی نداشته باشیم. ازجمله فاطمی را به دفعات خواسته بود. مکّی به آقای زنجانی گفته بود مقاومتی که دکترفاطمی کرده بود و مطالبی را که به اشرف‌پهلوی گفته بود از یاد ما نخواهد رفت, ولی متأسفانه هیچ‌کدام از ما شجاعت و شهامت او را نداشتیم که مقابل اشرف‌پهلوی به این شکل مقاومت کنیم و وقتی اشرف اسم دکترمصدق را می‌آورد, دکترفاطمی می‌گفت: "مصدق کبیر", این لغت "کبیر" را اضافه می‌کرد و می‌گفت: "بفرمایید مصدق کبیر که به ایران, ایرانیت و حتی به سلطنت و مشروطه ی شما آبرو داد و بقای سلطنت شما و برادر شما در این است که حرف‌های دکترمصدق را بشنوید. اگر بشنوید سلطنت شما دوام و بقایی پیدا می‌کند و یقین داشته باشید از بین رفتن شما با نشنیدن سخنان او یکسان است." به این جهت بسیار مورد کینه ی شاه و اشرف بود,» . (فرازهایی از زندگی و مبارزات دکتر حسین فاطمی گفت‌وگو با آقای حسین شاه‌حسینی چشم انداز ایران – شماره ۲۲– مهر – آبان ۱۳۸۲)
۲ – مرحوم دکتر سنجابی می گوید:« بنده شهادت می دهم که نه قدماً و نه قلماً و نه لفظاً هیچگونه خطائی و انحرافی از او ندیدم ، مردی شجاع و بی باک بود و شاید همین بی باکی و گستاخی و .... باعث نابودی او شد . زیرا در مدتی که وزیر امور خارجه بود با شاه هم ملاقات کرده و در ملاقات با او گستاخی نشان داده بود. حتی به شاه گفته بود که اگر شما نخواهید نخست وزیر بشوید، مصدق نمی خواهد پادشاه بشود. دکتر فاطمی بسیار مرد با ارزشی بود.» خاطرات دکترسنجابی مصاحبه با ضیاء صدقی به کوشش آقای حبیب لاجوردی رئیس «طرح تاریخ شفاهی ایران در مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد – آمریکا»
۳ – بدلیل سخنرانی ها، مقالات و فعالیتش در بین روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و با توجه به دو سرمقاله ی:
الف: در سر مقاله"باختر امروز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ " « این دربار شاهنشاهی روی دربار سیاه فاروق را سفید کرده »:«یکی نیست بپرسد دیگر شما و فامیل شما از یک مشت پابرهنه و لختی که بیست سال پدرت آنها را به نفت جنوب زیر نظر مستقیم خویش فروخت و برای چهل سال بعد از خود نیز قرار داد ۱۹۳۳ را باقی گذاشته چه می خواهید؟

ثروت یک مملکت را به غارت بردید، املاک و اموال و نوامیس مردم را از دست این خانواده سی است در امان نبوده حالا مثل دزدها و بدکارها از تاریکی شب برای کودتا استفاده می کنید و برای استراحت به کلاردشت تشریف می برید.»

ب : در سرمقاله" باختر امروز ۲٦ مرداد ۱۳۳۲ "« خائنی که می خواست وطن را به خاک و خون بکشد فرار کرد»:« تو نیز چون از بغض و نفرت مردم خبر داشتی و هم می دانستی که چقدر بیشرمانه فرمانبردار و آلت بی اراده اجنبی هستی پس از آنکه دستور ارباب در برابر بیداری و مقاومت عمومی نقش بر آب شد به بیرون از مملکت فرارکردی . برو ای اسیر اراده اجنبی که تاریخ جنایت آمیز دودمان سی ساله پهلوی را تکمیل کردی، آن سفاکی و خونریزی و چپاول پدروخیلی از خصوصیات دیگر خاندان جلیل، این فصل شرم آور و این ورق سراپا ننگ آخر نیز لازم داشت. از مولود کودتای آیرونساید جز اینکه در سوم شهریور فرار کند و از مخلوق سوم شهریور نیز غیراز اینکه به نهضت ملی ایران خیانت نماید، هیچ انتظار دیگر کسی نیست.»

٤ - بدلیل مقالات و نوشته هایش بر علیه سلطه خارجی و بالاخص انگلستان و پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت ایران و بستن دربِ سفارت انگلستان و قطع رابطه با انگلیس در ۳۰ مهر ۱۳۳۱ و پس از آن انحلال کنسولگری های انگلیس در ایران که فاطمی در سرمقاله ی خود (باختر امروز ۲۹ دی ۱۳۳۱) ؛ انحلال کنسولگری های انگلیس را خیلی مهم و اساسی تر از خلع ید دانست، زیرا پایگاههای استعماری و مداخلات روزافزون انگلیسی ها در تمام شئون ایران، زاد و ولد فعالیت کنسولگری هاست.

۲۳ - اسناد سخن می گویند- برگردان و به کوشش احمد علی رجائی و مهین سروری (رجایی) – تهران ،انتشارات قلم،۱۳۸۳ – جلد دوم – ص ۱۲۰۰ - گزارش از سوی هندرسن سفیر امریکا در ایران به وزارت امور خارجه – تهران ۲۱ اوت ۱۹۵۳ ، ۱ بعد از ظهر (سند شماره ۳۵۰ تلگر اف ۲۱۵۳-۸ / ۷۸۸۰۰)

۲٤ - کرمیت روزولت ضد کودتا، ص ۲۰۱-۲۰۰ – (فواد روحانی زندگی سیاسی مصدق – تهران ، زوار، ۱۳۸۱ – ص۳۹۲ و ٤۱۸ و ٤۱۹)

۲۵ - مصدق دولت ملی و کودتا (مجموعه گفت و گو ها و مقالات تاریخی و سیاسی) زیر نظر مهندس عزت الله سحابی - ص ۳۳۹ --انتشارات طرح نو

۲٦ –بهرام افراسیابی - خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی- انتشارات سخن- تهران

۲۷ - سرهنگ غلامرضا نجاتی – جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد۱۳۳۲ - شرکت سهامی انتشار –(ص ۵۸۳ و ۵۸۷)

۲۸ – سرهنگ غلامرضا نجاتی – جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد۱۳۳۲ - شرکت سهامی انتشار – (ص ٤۷۲ – ٤۷۳)

۲۹ - شاه حسینی می گوید : این مطلب را حتی خودِ ساقی به من گفت که بعد از دستگیری دکترفاطمی و پیش‌آمدن آن مسائل خاص ـ چون او در لشکر دو زرهی بود و اوایل هم ساقی رئیس زندان‌ها نبود ـ ساقی, زندانبان قزل‌قلعه, از قول دیگران تعریف می‌کرد. .(فرازهایی از زندگی و مبارزات دکتر حسین فاطمی ،گفت‌وگو با آقای حسین شاه‌حسینی، چشم انداز ایران - شماره ۲۲- مهر - آبان ۱۳۸۲)

۳۰ - تنظیم‌کننده ی این برنامه, کمیته ی نهضت‌مقاومت ملی به‌رهبری مرحوم حاج‌سیدرضا زنجانی (انقلاب اسلامی :زنده یاد آقای زنجانی با رژیم استبدادی ولایت فقیه سازش نکرد.....)بود. ایشان کوشش بسیاری کرد تا از کشتن دکترفاطمی جلوگیری کند. به همین منظور نیز اشخاصی را به قم نزد آقایان و مراجع فرستاد, ولی یکی از مراجع تقلید گفته بود: "به آقای زنجانی بگویید که او (دکترفاطمی) پنجه در پنجه ی انگلستان انداخته است و به این دلیل اینها به هیچ وجه حاضر نیستند کاری انجام بدهند و من برای شما متأسفم." و پیغام داده بود اگر مشکل مالی باشد, حاضرم کمک مالی بکنم که آنها پاسخ منفی دادند. برای این‌که از کشتن فاطمی جلوگیری شود, اقدامات زیادی شد. بسیاری ازجمله، قائم‌مقام رفیع, صدرالاشراف و مراجع، تلاش کردند, ولی همان‌طور که اشاره کردم, انگلستان کینه ی شدیدی نسبت به دکترفاطمی داشت. چرا که وی درِ سفارت انگلیس را بست. این صحیح است که دکترمصدق رهبری این کار را برعهده داشت, ولی پیشنهاد دهنده ی اصلی دکترفاطمی بود و دکترمصدق آن را به ثمر رساند.....

...شب نوزدهم آبان با زنده‌یاد داریوش فروهر در منزل آقای زنجانی بودیم. آقای زنجانی از طریق آقای بهبهانی پیغام داده بودند که سردار فاخر نزد آقای بروجردی برود. قرار بود خبرش را آن روز بیاورند. آخر شب بود و ما نشسته بودیم که سردار فاخر به منزل آقای زنجانی آمد و گفت که متأسفانه آقای بروجردی فرموده‌اند: "دکترفاطمی پنجه در پنجهٔ انگلستان انداخته و

امکان این‌که کاری برایش بکنیم به هیچ وجه نیست و نمی‌دانم چه کنم. ولی هر چه هست خیلی‌ها به من گفته‌اند و ایشان سید بزرگواری است." البته ما باز ناامید نبودیم و گفتیم شاید بتوان کاری کرد. ولی آقای زنجانی ناامید شده بود. صبح خیلی زود آقای زنجانی تلفن کرد و به ما گفت که بیایید. ما با مرحوم فروهر و جهانگیر عظیما ـ از دوستان آقای فروهر ـ رفتیم. به‌هیچوجه اخم آقای زنجانی باز نمی‌شد. ایشان به منزل خواهر دکترفاطمی تلفن کرد, اما آنها خانه نبودند. به محض این‌که مشاهده کرد که اینها خانه نیستند, متوجه شد که مسئلهٔ خاصی پیش آمده است. ایشان به ما گفت شما اینجا باشید تا ببینیم چه اتفاقی افتاده است. ما با آقای عباس سمیعی نشسته بودیم و یک‌ساعت بعد تلفن زنگ زد و خبر اعدام دکترفاطمی را به ما دادند و آقای زنجانی بسیار ناراحت بود. ما می‌خواستیم برویم و جنازه‌اش را بگیریم, اما گفتند که هرگونه حرکت تندی موجب می‌شود که کنترل اوضاع از دست ما خارج شود. فقط خواهر دکترفاطمی تلفن کرد. آقای زنجانی گفت: "اگر امکان داشت, ایشان را به کنار آرامگاه شهدای سی‌تیر ببرید تا به دکترمصدق نزدیک باشد." در زمان دفن ایشان نیز فقط به خواهرش و یکی ـ دونفر از نزدیکانش اجازه حضور دادند. مرحوم زنجانی به هرکس می‌رسید می‌گفت که این سید بزرگواری است و در تلفن‌های مکرر تأکید می‌کرد که نماز لیله‌الدفن یادتان نرود و حتماً برایش بخوانید و می‌گفت که من یقین دارم, ایشان از شهدایی است که در راه فکر, هدف و خواسته‌اش شهید شده و بسیار ارزشمند است. بعد از آن ایشان مرا به خانهٔ دکترفاطمی فرستاد. البته درِ خانه ی دکترفاطمی بسته بود و کسی در آنجا نبود. مرحوم زنجانی به تیمسار سطوتی ـ پدرخانم دکتر فاطمی (پریوش سطوتی) تلفن کرد وبه او گفت که ما در اختیار شما هستیم. بعد از آن تاریخ آقای زنجانی با خانم دکتر فاطمی وپدر خانم ایشان در ارتباط بود واز همین طریق به پسر دکترفاطمی کمک می‌کرد. (فرازهایی از زندگی و مبارزات دکتر حسین فاطمی گفت وگو با آقای حسین شاه‌حسینی چشم انداز ایران - شماره ۲۲- مهر - آبان ۱۳۸۲)